

و تحلیل گفتمانی، بلکه در فلسفه زندگی ماکس، نیچه و فوکو باید جست و البته از مبارزات و اعتراضات کسانی چون آل احمد، شریعتی و سایر وطن‌دوستان هم نباید غافل بود. این جادِیگر هگل افق تفکر ما نیست و ایدئولوژی‌ها، ساختارها و گفتمان‌ها ما را شکل نمی‌دهند، بلکه هستی اجتماعی، خواست قدرت و ارزیابی دوباره ارزش‌ها و تحلیل قواعد گزاره‌پردازی و عقلانیت‌ها راهنمای ما در زدو خورد نیروها، منافع و «سیاست منتقدانه وضعیت» است. به‌رحال این جنگی است که من در این کتاب بین نویسنده و دیگران می‌بینم. «بقا و ماندگاری ادبیات جنگی و مبارزه با دشمن» که نویسنده در مورد «رهایی از «سلطه اجانب» و بیرون‌راندن «استعمار» (ص ۲۳۰) مطرح می‌کند، امروز همچنان به‌نوعی در سخن‌پردازی این کتاب مشهود است، منتها این جایه‌شکل داخلی و در قالب زدو خورد نیروهای مختلف این میدان بر سر منافع‌شان؛ اگر اشتباه نکنم خود نویسنده از اصطلاحاتی مثل زربین و نیزه استفاده می‌کند و به نظر من نیزه آبدیده و خوش‌تراشی هم از کار درآورده، چون به گفته خودش «زردیک به چهار سال» وقت صرف‌نوشتن این کتاب شده. در همان مصاحبه با مجله «مترجم» می‌گوید: «من بازی خودم را کرده‌ام با دقیق‌تر بگویم تیری پرتاب کرده‌ام. این تیر کجا بنشیند و چگونه عمل کند، دیگر از کنترل من خارج است و از این پس توبت خواننده است و باید به او اجازه داد تا روایت خود را بسازد.»

▼ اکنونیت؟

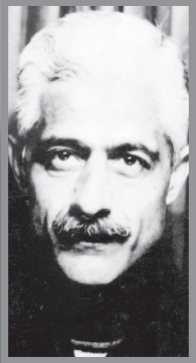
این کتاب نقد مشخص و انضمامی وضعیت «کنونی» است؛ خواه وضعیت ترجمه، خواه وضعیت روشنفکری (اعم از سکولار و دینی) و این دو مفهوم ترجمه و روشنفکری در تاریخ معاصر ما پیوندی پیچیده و تنگ‌تنگ با هم پیدا کرده‌اند. این پیوند هم در عنوان کتاب با اشاره‌ی بینامتنی‌اش به کتابی دیگر مشهود است، هم در تز «تفکرترجمه» که مضمونی است پایدار تقریباً در سرتاسر نقادی نویسنده. به بیان ساده‌انگارانه، ترجمه در این کتاب موضوع خاص و مشخصی است که بر پس‌زمینه کلان‌تر تاریخ تفکر در ایران مطرح می‌شود. این کتاب را در قفسه «مطالعات ترجمه» که هیچ، ذیل «علوم سیاسی» و حتی «فلسفه سیاسی» هم به‌راحتی نمی‌شود گنجاند - شاید «نقد سیاسی» سرفصل مناسب‌تری باشد - هر چند به نظر من «نقد مناسبات قدرت» به کار نویسنده نزدیک‌تر است. در یکی از کاتال‌های تلگرام در معرفی و نقد این اثر نوشته بودند: «مشکل این‌دست از آثار و نویسندگان‌اش این است که مطالعات ترجمه‌بلدنیستند و حتی با آن آشنایی هم ندارند» اما موضوع کتاب به این سادگی مطرح نمی‌شود، پس می‌شود گفت، به این سادگی هم نیست و همان‌طور که گفتیم درهم‌تنیدگی‌های بسیاری در کار است. تأکید بر «بلدنیون مطالعات ترجمه و عدم آشنایی با آن» در معرفی تلگرامی مذکور، صرفاً مؤید سبطره نگاه معرفت‌شناسانه به مسئله و پرت‌بودن از مر حله است.

نکته آخر و انتقادی: نویسنده بر اکنونیت تحلیلش تأکید دارد، اما بحث در زمانی و تاریخی در کتاب بسیار پررنگ‌تر است، هر چند نویسنده فعلیت بحث‌های تاریخی را به ما نشان می‌دهد. اگر مباحث این کتاب را به‌سادگی به دو چشم‌انداز دیروز و امروز تقسیم کنیم، گویی دیروزمان آکنده از مبارزات و مقاومت‌ها بوده (در قالب استعمارستیزی، استبدادستیزی، استقلال‌طلبی، سرودن نغمه خود و…) و امروزمان چیزی جز وادادگی، اخذی بی‌صرف و عدم خلاقیت نیست. البته شاید این بدبینی به وضع جاری بی‌تأثیر هم نباشد و به قول نویسنده، «تلنگر» ی به وضعیت بزند. با این که به دغدغه‌های دموکراسی و آزادی‌خواهی در ایران امروز اشاره شده، این دغدغه‌ها زیر ذر‌بین تحلیل نویسنده نمی‌روند. درواقع زمان حال کندکثر بازه ۲۰ یا ۳۰ ساله گذشته است، ولی امروز امروزی‌تر یا حال معاصر به معنی دقیق کلمه در کتاب غایب است. آن «گام‌گذارن در مسیری دیگر» که نیکو در آخرین جمله کتاب به آن اشاره می‌کند، به نظر من مدتی است رخ داده. امروز شاهد حساسیت بیشتر و عمومی‌تر مترجمان به شرایط کار با ناشران هستیم؛ مبارزه با قراردادهای از نوع ترکمانچای و شرکت نفت انگلیس، ولو این که «تلاشی ناکام و مقاومتی شکننده» باشد. وانگهی ترجمه‌هایی می‌خوانیم روان‌تر، در عین حفظ دقت و امانتی که آن‌را هم از پیشینیان ارث برده‌ایم و البته، درست است، لفظ‌گرایی و مقدس‌انگاری متن اصلی هنوز در ترجمه‌هایی که با متون مقدس سکولار سروکار دارند، مشهود است. نمونه بارز ش ترجمه اخیر «پدیدارشناسی روح» هگل که پر است از قلاب‌های حاکی از عدم اعتمادبه‌نفس و اعراب‌گذاری‌های افراطی؛ یکی از دومت‌رجم این کتاب‌سال‌هاپیش می‌گفت، نباید‌بگویم« مسئله‌ی فوکویی»، بلکه «پربولم فوکویی» درست است چون پربولم فوکو با مسئله‌های دیگر فرق دارد. با این حال، امروز هستند مترجمانی اندک‌شمار که دست به کارهای جسورانه می‌زنند و به جای ترجمه مجدد و از قرار معلوم منقح‌تر متون مرجع، آثاری (جدید یا قدیمی‌تر) را به فارسی‌زبانان معرفی می‌کنند که در خور مطالعه‌اند و چه‌سا گشاینده آن «مسیر دیگر» باشند. حرف آخر این که نگاه انتقادی مطرح‌شده در این کتاب، به‌علاوه انتقادات خودم در این جا، اول از همه تلنگری بود به خود.

▼ عمل روشنفکرانه به‌شکلی از عمل مترجمانه درآمده

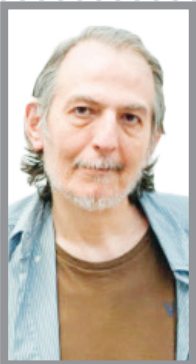
پورافرونی/ مترجم

کتاب همان‌طور که از عنوانش نیز برمی‌آید، اشاره‌ای به کار جلال آل احمد دارد. در جایی از کتاب نیکو سرخوش به نقل قولی از عبدالکریم سروش پرداخته که در آنجا بهترین معادل برای کلمه «کارکرد» که «خدمت» دانسته است. سرخوش البته نگاه انتقادی به این امر نیز دارد. چندصفحه جلوتر نقل قولی دیگری از سروش دیده می‌شود که در آنجا از



من هیچ گاه تکلفیم با آل‌احمد مشخص نبوده و هرچه بیشتر از او خواندم، او را فارغ از خطاهایش، متفکری دردمند،

مسئله‌مند و کنجکاو و دیدم. اینها مولفه‌هایی هستند که اگر در متفکری یافت نشود، تفکر به تعطیلات می‌رود و متفکر در بهترین حالت به بوروکرات فکری بدل می‌شود. آل‌احمد خوب یا بد، بوروکرات نبود و در بیان نظراتش هم صداقت داشت، هم جسارت



بحث اصلی این است که چرا بوم‌گرایی جای خود را به نوعی نگرش تناظر یک‌به‌یک یا تولیت کردن از متون اصلی داده

است. نویسنده این امر را گام‌به‌گام نشان می‌دهد. در اینجا بحث فقط این نیست که او بخواهد فهرستی از خیر و شرها پدید آورد. برای نمونه، مثال

می‌زند در بررسی آثار مراد فرهادپور که او گام‌به‌گام به ترجمه تحت‌اللفظی نزدیک شده است

معادل «کارکرد» استفاده کرده است. به نظر می‌آید قرار است در این کتاب به‌نوع دیگری به‌تر جمه نگاه شود. کتاب را که می‌خواندم یاد یاداشتی افتادم که ای‌نالو کالوینو برای آثار روبرتو کالاسو نوشته است. آنجا کالوینو می‌گوید، کتاب کالاسو برای تالیران است در درجه اول و در درجه دوم، برای همه‌چیز. کتاب سرخوش نیز همین حالت را دارد. در درجه اول برای ترجمه است به‌خصوص درباره اتفاقاتی که در حوزه ترجمه بعد از انقلاب به‌ویژه از اوایل دهه ۱۳۷۰ رخ داده است و در درجه دوم، درباره همه‌چیز. البته این بدین‌معنایتست که کتاب دچار پراکندگی یا شلختگی است. این اقتضای کار بوده است.

کتاب در پنج فصل تنظیم شده و تا حد ممکن به ضوابط کار تبارشناسی پرداخته شده است. علاوه بر تبارشناسی نوعی دیرینه‌شناسی هم در مواجهه با نیروهایی که بر ترجمه اثر گذاشته‌اند، در کتاب دخیل است و سرخوش توأمان هم دیرینه‌شناسی می‌کند و هم تبارشناسی. در اثر او علاوه بر اینکه بردار نیروها و جدال نیروها مشخص می‌شود، جهت بردار نیروها نیز معلوم می‌شود. مبنایی که او در این پنج فصل قرار داده است به هیچ‌وجه نگاه تاریخی یا کروئولوژیک نیست که از جایی شروع شود و به جایی ختم شود. بیشتر از هر چیزی پیدا کردن چشم‌اندازی برای دیدن صحنه‌درگیری و مواجهه نیروهاست. مبنای سرخوش، جنگ‌های ایران و روس و قرارداد ترکمانچای است؛ شکل‌گیری آموزش مدرن در دارالفنون و ضرورت برداشتن متون مناسبی که بتواند تعلیمات جنگی را انتقال بدهد.

▼ گفتار استقلال‌طلبی

خود این باعث می‌شود نگاهی دوگانه شکل بگیرد؛ هم داشتن و مجیز شدن به سلاحی برای مواجهه با دشمن که این خود نوعی جذابیت و گیرایی ایجاد می‌کند، هم در عین حال نوعی هشیار بودن، در کمین بودن و به دیده اطمینان به دیگری ننگریستن. این نگاه را نویسنده کتاب در فصل‌های بعدی کتاب هم دنبال می‌کند و می‌گوید، در مشروطه نیز همین نگاه وجود دارد. در معنایی موسع این نگاه را می‌توان گفتار استقلال‌طلبی نامید. دلیل تأکید سرخوش بر این گفتار استقلال‌طلبی چیست؟ شاید باید پرسید که این گفتار چه چیزی را آماج قرار می‌دهد؟ در همان اول می‌توان گفت گرایش زبانی یا گرایش زبانشناختی نظر به‌های علوم انسانی معاصر را هدف قرار می‌دهد بدین‌معنا که نگاه به ترجمه، ایجاد متون و تئوری‌هایی که برای بررسی و تحلیل به‌کار رفته‌اند تحت مقلو‌های قرار می‌گیرد که از آن به Linguistic turn (چرخش زبانی) تعبیر می‌شود. یکی از مهمترین آماج‌های این کتاب، پر‌خورد کردن با این چرخش زبانی است.

در مقابل اما سرخوش بحث را به چه سمتی سوق می‌دهد؟ او از نوعی localism و بوم‌گرایی صحبت می‌کند. این بوم‌گرایی حول مسئله جغرافیایی لزوماً نیست. به حوزه زبان فارسی و بحث‌های کلیشه‌ای ملال‌آور در این حوزه نیز نمی‌پردازد. سرخوش به این می‌پردازد که چرا قبل از وقوع این چرخش زبانی، ترجمه‌ها چندان امین نبودند؟ این بحث را نویسنده تا پایان کتاب نیز دنبال می‌کند. مثال‌هایی هم می‌آورد. برای نمونه ترجمه حاجی بابای اصفهانی که در کتاب به‌طور مفصلی بدان پرداخته شده است. نمونه دیگر، ترجمه‌های ذبیح الله منصور ی است. اینکه چ‌سرا بر خورد‌های غیرمانداترانه و غیروفا‌دارانه و ظاهراً بی‌کیفیت در مواجهه با استانداردهای فعلی به وقوع می‌پیوسته است و چه نگرشی بر این‌مترجمان حاکم بوده است؟ و بعد در دوران ما چه اتفاقی افتاده است؟ این بخش دوم بسیار اهمیت دارد، زیرا سرخوش با دقت‌نظر و با استقصای تام به‌قول علما - یعنی مراجعه به منابع متعدد و گسترده - می‌پروا کلسانی را که در سده‌ه اخیر در حوزه ترجمه فعالیت کرده‌اند، بررسی می‌کند و نظرش را می‌نویسد. سرخوش در طول این ردیابی و تعقیب تبارشناختی، به نیروهای دخیل نیز توجه دارد و مکرر این را مطرح می‌کند که چه نیروهایی این نگرش را ایجاد می‌کنند. این نگرش منافع چه کسانی را تأمین می‌کند و در برابر چه نیرویی این اتفاق می‌افتد.

▼ جایگزینی بوم‌گرایی با تولیت کردن از متون

بحث اصلی این است که چرا بوم‌گرایی جای خود را به نوعی نگرش تناظر یک‌به‌یک یا تولیت کردن از متون اصلی داده است. نویسنده این امر را گام‌به‌گام نشان می‌دهد. در اینجا بحث فقط این نیست که او بخواهد فهرستی از خیر و شرها پدید آورد. برای نمونه، مثال می‌زند در بررسی آثار مراد فرهادپور که او گام‌به‌گام به ترجمه تحت‌اللفظی نزدیک شده است. یا در بررسی کارهای داریوش آشوری نشان می‌دهد. او بر‌خورد زبان‌ها را تابعی نوعی نگرش در منطق جنگ می‌دیده است ولی ۱۵ سال قبل نگاهی دیگر داشته است. بنابراین نویسنده صبیرورت این نگاه را در شخصی واحد نیز تعقیب می‌کند. از نظر سرخوش، بوم‌گرایی جای خود را به چیز دیگری داده است که شاید بشود آن را زبن‌گرایی نامید. سرخوش توضیح می‌دهد، عمل روشنفکرانه به شکلی از عمل مترجمانه درآمده است و این عمل مترجمانه در نوعی از assimilation یا یکسان‌سازی با متن اصلی نمودار می‌شود.

علاوه بر اینها، سرخوش در این مسیر تبارشناختی به دو ایستگاه دیگر نیز سرک می‌کشد که یکی، روانشناختی شدن ترجمه است. این بحث هم به‌طور پرآکنده در فصول کتاب دیده می‌شود، هم در زمینه‌ها بدان پرداخته می‌شود. در اینجا سرخوش این نکته را مطرح می‌کند که در نگرش‌های لکانی، ترجمه‌کردن پیدا کردن یک شکاف است و این نگرش تبعاتی نیز دارد. ایستگاه دیگر، برگزیدن فیلسوفان و متفکران خاصی است که مترجمان آنها را به‌عنوان دوی درد‌های معاصر مطرح می‌کنند. در کتاب به این امر نیز پرداخته شده است. لازمه چنین طرح بحثی البته آن است که تا حد زیادی خطوطی که در حال بر‌خورد با یکدیگر هستند و جهت‌های

یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۴۰۳
سال سوم • شماره ۵۹۸
www.hamhianonline.ir

مختلفی پیدامی‌کنند، در یک چینه‌بندی هم‌نشان داده شوند. این چینه‌بندی دیگر فقط به مسئله فلسفه نمی‌پردازد و به همین دلیل در کتاب به تحولات سیاسی ایران که رشته تحصیلی نویسنده نیز هست، اشاره می‌شود؛ از اختلافاتی که در شکل‌گیری بعضی از بخش‌های قانون اساسی رخ داده تا نوع نگاهی که بر مسئله حجاب حاکم بوده تا تحولاتی که با نظریه‌هایی چون «قبض و بسط تئوریک شریعت» در میان روشنفکران دینی ایجاد شده است.

▼ شیوه ترجمه‌کردن مسئله همیشگی من است

نیکوسرخوش / مترجم و نویسنده کتاب تمایل دارم در اینجا از تجربه‌ای اشاره کنم که بعد از چاپ اول کتاب پیش آمد. دو موسسه یاد‌دغه‌های علوم انسانی از من خواستند که چکیده‌ای از این کتاب را برای مخاطبان شان ارائه بدهم. من از هر دو موسسه عذرخواهی کردم و گفتم، توانایی خلاصه‌کردن این کتاب را ندارم. مدیریت نشر نی نیز به من پیشنهاد دادند که مقدمه‌ای بنویسم و خلاصه‌ای از هر فصل را در این مقدمه بگنجانم. این درخواست را نیز نپذیرفتم. من البته با مقدمه‌نویسی مشکلی ندارم بلکه دلیل امتناعم از نوشتن مقدمه این است که این اثر واجد جزئیاتی است که دوستان بدان پرداختند. باتوجه به این جزئیات که من سال‌ها با آنها سرورکله زده‌ام، برایم بسیار دشوار بود که این تار و پود را بشکافم و ترکیبی موجز، مفید و جدید برای مخاطب بسازم. بنابراین امیدوارم اینجا نیز مخاطبان انتظار صورت‌بندی مجملی از کتاب را نداشته باشند.

▼ لحظه پیدایش کتاب

مسئله‌ای که در کتاب بدان اشاره نشده و من اینجا می‌خواهم درباره آن سخن بگویم، چگونگی شکل‌گیری یا لحظه پیدایش این کتاب است. به‌عنوان کسی که بیش از ۳۰ سال است ترجمه می‌کنم و در دوره‌ای نیز ویراستار بوده‌ام، باید بگویم که هرگز ترجمه‌کردن برای من کار آسانی نبوده است. دقیق‌تر بگویم، همیشه شیوه ترجمه‌کردن برای من مسئله بوده است. بخشی از این مسئله به‌دلیل تفاوت جنس ترجمه من با یار و همکارم افشین جهان‌دیده است و بخشی از آن به مواجهه با هنر متن جدیدی بازمی‌گردد. شاید شیوه ترجمه حرفی کلی به‌نظر آید. اگر بخواهیم دقیق‌تر آن را بیان کنیم، می‌توان گفت همیشه برای من مسئله این بوده است: ما تا چه حد باید به متن اصلی و میدا و‌فادار باشیم و تا چه حد باید به نحو زبان فارسی و درک و برداشت خواننده فارسی‌زبان توجه کنیم؟ بسیاری مواقع در حین ترجمه برای‌مان پیش‌آمده که من از تجربه متن انگلیسی و افشین جهان‌دیده با ترجمه متن فرانسه، به عبارتی متفکر در فارسی می‌رسیدیم و تصورمان این بود که ترجمه‌مان دقیق است. در بازخوانی اما به این نتیجه می‌رسیدیم که این ترجمه فارسی نیست و وقتی تلاش می‌کردیم ترجمه را فارسی کنیم و فارسی قابل قبولی حاصل می‌شد، باز انگاز چیزی در این میان می‌سپرد و به این نتیجه می‌رسیدیم که اینک ترجمه دقیق نیست.

▼ در جست وجوی نظر به ترجمه

من سال‌ها به دنبال این بودم که نظریه یا دیدگاه یا کلام مرجعی پیدا کنم که تسلی خاطر من در حین ترجمه باشد و با استناد بدان بگویم، مسیر درستی را در ترجمه در پیش گرفته‌ام. اولین نظریه‌ای که با آن مواجه شدم، نظریه والتر بنیامین در «رسالت مترجم» بود. بعدتر با دیدگاه‌های ایرانیزده شده این نظریه نیز آشنا شدم. در هر دو مورد اما قانع نشدم. پس این کندوکاو همچنان ادامه داشت. چندسال پیش متوجه شدم، نیچه مقاله‌ای درباره ترجمه دارد تحت عنوان: «در مورد مسئله ترجمه». من بدون دسترسی به محتوای این مقاله، همین که عنوان را دیدم، سر از پانمی‌شناختم. نیچه متفکر مورد علاقه من است. دنبال مقاله گشتم و متوجه شدم، مقاله در جنگی از نظریه‌های مختلف درباره ترجمه به قلم نویسندگان مختلف گنجانده شده است. این کتاب به دست من رسید و حتی قرار شد من به‌عنوان سرپرست مجموعه، با حضور جمعی از مترجمان این کتاب را ترجمه کنیم. من در این مدت، مقاله کوتاه نیچه را نیز خواندم و ترجمه کردم اما باز قانع نشدم. نیچه مسئله متفاوتی داشت و در عصر جغرافیایی دیگر سراغ این مسئله رفته است که با مسئله من ایرانی در اکنونیتیم چندان تناسبی نداشت. درنهایت تصمیم گرفتم به‌عنوان سرپرست این مجموعه، چندصفحه‌ای درباره مک‌ویف ترجمه در ایران بنویسم. پروژه ترجمه آن مجموعه البته شکست خورد، زیرا برای برخی مقالات مترجمی یافت نشد، برخی مترجمان از دسترس خارج شده بودند و برخی مترجمان نیز بدقولی کردند. آن پروژه شکست خورد، اما آن متن کوتاه مقدمه در طول یک‌سال بسیار بزرگ‌تر شد؛ تا جایی که من بسیاری از دیگر کارها را رها کردم و فقط به همین متن پرداختم. بعد از چهار سال آن متن اولیه به شکل و شمایل کنونی به‌دست خوانندگان رسید.

▼ آل‌احمد بوروکرات فکری نبود

برخی البته به‌عنوان کتاب ایراد گرفته‌اند و ارجاع موجود در عنوان کتاب به کار آل‌احمد را دلیلی دانسته‌اند که کلا قید خواندن این کتاب را بزنند. از نظر این عده، جلال نویسنده‌ای معلوم‌الحال است که تکلیف ما با او مشخص است. برای من اما چنین نیست. من هیچ‌گاه تکلفیم با آل‌احمد مشخص نبوده و هرچه بیشتر از او خواندم، او را فارغ از خطاهایش، متفکری دردمند، مسئله‌مند و کنجکاو دیدم. اینها مولفه‌هایی هستند که اگر در متفکری یافت نشود، تفکر به تعطیلات می‌رود و متفکر در بهترین حالت به بوروکرات فکری بدل می‌شود. آل‌احمد خوب یا بد، بوروکرات نبود و در بیان نظراتش هم صداقت داشت، هم جسارت.

رویداد

بزرگداشت یک اسطوره

تجلیل از علی نصیریان در میکامال کیش

مراسم روز ملی سینما و بزرگداشت علی نصیریان با حضور چهره‌هایی از سینمای ایران در پردیس سینمایی میکامال کیش برگزار شد. از جمله سینماگران حاضر در این مراسم داریوش مودبیان، بازیگر سینما و تئاتر، کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس بود. او با بیان اینکه ابعاد شخصیتی علی نصیریان ستودنی است، گفت: «برای من بر‌خورد با علی نصیریان دو زمینسه را فراهم آورد؛ اول اینکه در کار هنری زبان گشودم و دوم اینکه برای ادامه راه جان گرفتم. دوستی من با نصیریان به سبب کار فراهم آمد و ادامه پیدا کرد. ابعاد شخصیتی علی نصیریان در عرصه‌های مختلف ستودنی است. او در عرصه نمایشنامه‌نویسی از سال ۱۳۳۴ در ۲۱ سالگی آغاز به‌کار کرد؛ آن هم در زمانی که نمایشنامه‌نویسی نداشتیم و نصیریان با مطالعه و پشتکار در این راه به فعالیت پرداخت. سراغاز کار او با اقتباس بود و بر مبنای آن چه به خوبی آموخت دست به اقتباس زد. نصیریان از داستان‌های کوتاه صادق هدایت آغاز کرد و در ۲۳ سالگی، نقل کوتاه صادق هدایت با عنوان «افسانه بلبل سرگشته» را به‌صورت نمایشنامه نوشت و برنده جایزه نخست نمایشنامه‌نویسی شد. او راهی را گشود که بسیاری متأثر از آن در این مسیر قدم برداشتند. به گونه‌ای که ما نمایشنامه‌نویسی ایران را به پیش و پس از «بلبل سرگشته» تقسیم‌هی کنیم.»

مودبیان ادامه داد: «در بازیگری هم در ۱۴ سالگی او را روی صحنه دیدم و از همان سال در کنار او بودم. او هر نقشی را از نقطه‌صفر آغاز می‌کند، فیلمنامه‌رایک‌بار دیگر خودش می‌نویسد تا با جانش آمیخته شود. ارتباط عمیق او روی صحنه با مردم او ج بازیگری‌اش را به‌رخ می‌کشند. او در عرصه مدیریتی هم از بهترین مدیران هنری بود و با مدیریت خود بهترین زمینه‌ها را در تئاتر فراهم کرد اما جدای از همه این‌ها، انسان بسیار شریف، صادق، دوست و همراه واقعی است.»

علی نصیریان نیز ضمن اشاره به این که «توجه مجموعه میکامال به فرهنگ و هنر ایران شایسته احترام است» با ادای احترام به برگزارکنندگان این بزرگداشت گفت: «فرهنگ و هنر غذای روح و جان جامعه است؛ ما انسان‌ها فقط به نان و آب نیاز نداریم و به غذای روح، روحیه و محلی که هوای تازه‌ای به‌غیر از روزمره‌گی به ما بخورند و لذت ببریم هم نیاز داریم تا سلیقه ما را در زیبایی‌شناسی و لذت بردن از زیبایی ارتقا دهد. سینمای ایران به‌واسطه حضور استعداد‌های جدید، امروز در دنیا شناخته شده است. در کن، برلین و ونیز درخشیده است و بازیگران و کارگردان‌ان ما برندگان جوایز بسیاری بوده‌اند. می‌خواهم بگویم فرهنگ و هنر بهترین معرف یک جامعه به دنیاست، اما متأسفانه آنچنان که باید و شاید جایگاهی در ایران ندارد.»

او با بیان این که «در دوران جوانی ما یک کتاب تئاتر در تمام ایران بود و درباره نمایشنامه‌نویسی چیزی وجود نداشت و ما خودمان به دنبالش رفتیم» ادامه داد: «امروز اینترنت‌زنت انقلابی در ارتباطات به وجود آورده است. من ۷۵ سال است در این کار هستم و هیچ کار دیگری جز فعالیت در این حوزه نداشته‌ام - به غیر از یک‌سال معلمی در مقطع چهارم ابتدایی آن‌هم فقط برای گذران زندگی - و همواره بیشترین تکیه‌ام بر خودآموزی بوده است. به نسل جوان که استعداد و علاقه دارند توصیه می‌کنم هنر مورد علاقه‌شان را دنبال کنند و استمرار و تمرین داشته باشند، چون ۵۰ درصد کار ما تمرین و تحیل است تا بتوان شخصیت را از درون پرورانید. بهترین لذت برای هنرمند لذت از کار است و وقتی می‌بینم شما از بازی‌های من خوشتان آمده و در ذهنتان باقی مانده است، همین موضوع به‌من روحیه و جان می‌دهد و تمام لطف کار بازیگر ارتباط با انسان‌ها و ششما مردم است.» همچنین در این مراسم، از سردیس علی نصیریان ساخته شده توسط محمدعلی امینی‌فرزنامی‌شد. پس از رونمایی از سردیس، هدایایی به رسم ادب و یادبود توسط نادر کشتکار، بنیان‌گذار و مدیرعامل میکامال کیش، مهرداد توتلی، مدیرعامل هلدینگ هزاره سوم، محسن خباز، مدیرعامل مجموعه هنری-فرهنگی هنرشهر آفتاب و پردیس سینمایی میکامال و سایه مصری، مدیرعامل باشگاه مشتریان میکامال به علی نصیریان تقدیم شد.

